



Friedrich Schleiermacher and Karl Barth: Two Encounters with Aridity of Natural Theology

Jafar Fallahi¹ 

1. Assistant Professor, Department of Religious Studies, Faculty of Humanities, Semnan University, Semnan, Iran. Email: fallahijafar@semnan.ac.ir

Article Info

Article Type: Research Article

Article History

Received 20-Aug-2023

Received in revised form 11-Sep-2023

Accepted 25-Sep-2023

Published online 26-Oct-2023

Keywords

Friedrich Schleiermacher,
Karl Barth,
liberal theology,
neo-orthodox theology,
modern Christian theology,
natural theology.

ABSTRACT

In this article the encounters of two great Christian theologians of modern era, Friedrich Schleiermacher and Karl Barth, with aridity of their contemporary theological thoughts are comparatively surveyed. The comparison of these two shows relations between their relatively adverse views. They tried to enter enthusiasm in theology, but concerning the problems of their contemporary theologies based this enthusiasm on different bases. Schleiermacher emphasized on feeling, intuition and piety and Barth on something other-worldly a complete different from human experience. In this way, most of their views especially on Bible and doctrine of Christ are different. In spite of these differences, Barth argued depending on a Spirit-based or Christ-based interpretation of Schleiermacher's theology we can hope on making a bridge between Barth and his views.

Cite this article: Fallahi, J. (2023). Friedrich Schleiermacher and Karl Barth: Two Encounters with Aridity of Natural Theology. *Religions and Mysticism*, 56 (1), 55-73. DOI: <https://doi.org/10.22059/jrm.2023.363355.630462>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jrm.2023.363355.630462>



فردریش شلایرماخر و کارل بارت: بررسی دو مواجهه با فسردهگی الهیات طبیعی

جعفر فلاحی^۱

۱. استادیار، گروه ادیان و عرفان، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. رایانامه: fallahijafar@semnan.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

در این مقاله با روشی توصیفی، تحلیلی و مقایسه‌ای به دو متأله بزرگ مسیحی در دوره مدرن، فردریش شلایرماخر و کارل بارت، و خصوصاً تحولی که آن دو در الهیات مسیحی پدید آوردند، پرداخته شده است. مقایسه این دو اندیشمند، نشان‌دهنده ربط و نسبتی بین دیدگاه‌های نسبتاً معارض آنهاست. آن‌ها کوشیدند، نوعی از شورمندی در دیدگاه‌های الهیاتی زمانه‌شان پدید آورند، لیکن با توجه به مشکلی که در آن الهیات می‌دیدند، این شورمندی را با تکیه بر مبانی مختلفی وارد کردند. شلایرماخر بر احساس بشری و شهود و پارسامندی تأکید داشت و بارت بر امری آن‌سویی و کاملاً متفاوت از تجربه بشری. به همین ترتیب، اکثر دیدگاه‌های آن‌ها خصوصاً درباره کتاب مقدس و کلام خدا و مسیح، تفاوت‌هایی دارد. به‌رغم این تفاوت‌ها، بارت معتقد بود، با تفسیری مبتنی بر روح القدس یا مبتنی بر مسیح‌شناسی بارتی از شلایرماخر می‌توان به تأسیس پلی بین دیدگاه‌های شلایرماخر و او امیدوار بود.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۸/۰۴

کلیدواژه‌ها:

فردریش شلایرماخر،

کارل بارت،

الهیات انسان‌شناختی،

الهیات لیبرال،

الهیات نوارتدوکس.

استناد: فلاحی، جعفر (۱۴۰۲). فردریش شلایرماخر و کارل بارت: بررسی دو مواجهه با فسردهگی الهیات طبیعی. ادیان و عرفان، ۵۶ (۱)، ۵۵-۷۳.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.



DOI: <https://doi.org/10.22059/jrm.2023.363355.630462>

۱. مقدمه

فریدریش شلایرماخر^۱ (۱۷۶۸-۱۸۳۴) را پدر الهیات مدرن می‌دانند. او نگرش الهیات مسلط بر زمانه‌اش را نقد کرد و کوشید تقریری از الهیات مسیحی عرضه کند که از سویی به دیدگاه‌های مدرن بی‌تفاوت نباشد و از سوی دیگر، مسیحیت را به اخلاق یا گزاره‌های محدود خردباور فرونگاهد. بنابراین، در زمانه‌ای که عقل‌گرایی حاصل از روشنگری بیش از هر چیزی در بین متفکران محل توجه بود، او با تأثیر پذیرفتن از جنبش روماتیسم، احساس^۲ را جوهر دینداری معرفی کرد و مبنای الهیات را تجربه‌های بشری و احساس اتکای مطلق^۳ در وجود بشری قلمداد کرد. به این ترتیب، کلی آموزه مسیحی مورد بازنگری قرار گرفت و تقریر دیگری از آن ارائه شد. شلایرماخر آغازگر راهی بود که منجر به الهیات لیبرال در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم شد. مهم‌ترین شخصیت الهیات لیبرال در این دوره آلبرشت ریچل^۴ (۱۸۲۲-۱۸۸۹) است. او و شاگردانش با تکیه بر یک منظر انسان‌شناختی مبتنی بر دیدگاه شلایرماخر، روایتی از مسیحیت عرضه می‌کنند که عقل‌گرا و اخلاق‌گرا است. کارل بارت^۵ (۱۸۸۶-۱۹۶۸) در دهه‌های نخست سده بیستم وارد عرصه الهیات شد و علیه الهیات لیبرال شورید. او را منتقد دیدگاه‌های شلایرماخر می‌دانند، چون معتقد است، الهیات لیبرال و شلایرماخر، بی‌مانند بودن صدای خدا در کتاب مقدس را نادیده گرفته‌اند و آن را به امری معمولی در کنار سایر امور بشری و این‌جهانی ما بدل کرده‌اند. بنابراین، بارت را موسس مکتب نوارتدوکس می‌دانند که سعی کرد علو خدا و کلام خدا را بازگرداند و به این ترتیب منتقد نگرش انسان‌شناسانه در الهیات است.

اما به نظر می‌رسد که بارت و شلایرماخر ربط و نسبت و مشترکاتی داشته‌اند که غالباً نادیده گرفته می‌شوند. این دو متأله دوران‌ساز، هر یک در زمانه خود علیه مسیحیتی قد علم کردند که از دید آن‌ها فسرده شده بود و با قیود عقلی، صلب و خشک شده گردیده و به اخلاق یا گزاره‌های بی‌جان و دم‌دستی فروکاسته شده بود. همچنین هر یک از این دو کوشیدند، مؤلفه‌ای از ایمانی زنده را در مسیحیت وارد کرده و آن را احیا کنند. در این مقاله، ابتدا زمینه و زمانه الهیاتی این دو متأله و واکنش آن‌ها به آن مطرح می‌شود، سپس ربط و نسبت دیدگاه‌های آن‌ها به هم و اشتراک‌ها و افتراق‌های آن‌ها با روشی توصیفی و تحلیلی و به‌نحوی مقایسه‌ای بررسی می‌شوند.

1 Friedrich Schleiermacher

2 feeling

3 Feeling of absolute dependence

4 Albrecht Ritschl

5 Karl Barth

۲. پیشینه پژوهش

مقالاتی به الهیات شلایرماخر و بارت پرداخته‌اند. اکثر آن‌ها به موضوع‌های مختلفی در الهیات یکی از آن‌ها عنایت کرده و یک مقاله هم به موضوع شأن علم و دین در الهیات آن دو پرداخته‌است. دو مقاله به نقیض بنیادین احساس و تجربه دینی در الهیات شلایرماخر به‌عنوان گوهر دین پرداخته‌اند (کامران و همکاران؛ زروانی). مقاله‌ای دیگر، به احساس در الهیات متقدم شلایرماخر پرداخته‌است و تأثیرهای فلاسفه یونان و فلسفه استعلایی کانت بر آن را بررسی کرده‌است (برومندفر و همکاران).

مقاله‌ای به معرفی الهیات بارت پرداخته‌است (بیات)، و مقاله‌ای دیگر به دو نگرش یا مرحله در الهیات بارت پرداخته و توضیح داده‌است که بارت در مرحله دوم، با تأکید بر مسیح، پلی بر شکاف بین خدا و انسان زده‌است و البته این شکاف همان است که در مرحله نخست الهیاتش بر آن تأکید داشته‌است (وحدتی‌پور و حقی). مقاله دیگری به بررسی مخالفت بارت با الهیات طبیعی پرداخته و نشان داده‌است که این مخالفت، نقیض مانعی را در رشد الهیات مسیحی داشته‌است (آقامالیان و همکاران). شمشیری و پسندی در تنها مقاله مقایسه‌ای بین بارت و شلایرماخر، بر تلاش‌های آن‌ها در حیطه علم و دین و مرزبندی دین با علم پرداخته‌اند، اما نتایج آن‌ها بیشتر در حد بحث‌هایی کلی در الهیات این دو متأله‌است (شمشیری و پسندی).

در مقاله حاضر مواجهه این دو متأله با زمینه الهیاتی پیش روی آن‌ها و تلاش‌شان برای مقابله با سردی و فسردهگی الهیات زمانه بررسی شده و ربط و نسبت الهیات آن دو در این زمینه و اصول ممیز آن دو نشان داده شده‌است.

۳. زمینه و زمانه شلایرماخر و واکنش الهیاتی او به آن

۳-۱. زمینه و زمانه

شروع ثمردهی حیات فکری شلایرماخر، اواخر سده هجدهم بود. وضعیت الهیاتی و فکری و فرهنگی آن زمان، محصول رخدادهای مهمی است. اصلاح پروتستانی در سده شانزدهم و انقلاب علمی در سده هفدهم، موجب تغییرات مهم و پابرجایی در الهیات مسیحی شد. این دو رخداد، باعث شدند مرجعیت کلیسایی در حوزه‌های مختلف حیات جمعی و فردی بشر سست شود. خصوصاً در حوزه علم و فلسفه که بیشتر کلیسا در آن مرجعیت داشت، تحولاتی رخ داد و شخصیت‌هایی ظهور کردند و بدل به چالشی مهم در برابر کلیسا شدند. سده هجدهم، اوج روشنگری، و البته اواخر این سده، سرآغاز افول روشنگری است. این نکته (اوج و افول روشنگری) خصوصاً در آثار ایمانوئل کانت^۶ (۱۷۲۴-۱۸۰۴) مشهود است.

دوره روشنگری دوره‌ای بود که مسیحیت را با چالش و نگرشی جدید روبرو کرد. این دوره با پایان جنگ‌های سی ساله و صلح وستفالی^۷ (۱۶۴۸ م.) و آثار فرانسیس بیکن^۸ (۱۶۲۶-۱۵۶۱) خصوصاً ارغنون نو (۱۶۲۰ م.) شروع شد و تا انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ م.) و نقد عقل محض (۱۷۸۱ م.)، اثر کانت ادامه داشت (Livingston, 5). صلح وستفالی، کثرت مذاهب مسیحی را به رسمیت شناخت و انحصار کلیسای کاتولیک را در غرب سلب کرد و بیکن هم بر تجربه و آزمایش به جای نگرش‌هایی متافیزیکی تأکید داشت.

روشنگری، روح انسان‌باوری رنسانس و انقلاب علمی سده هفدهم را در هم ترکیب کرد و جهان مدرن را پدید آورد. به این ترتیب، نظم و وحدت کهن گسسته شد و نمادش صلح وستفالی بود که می‌گفت در هر ناحیه، دین مردم دین حاکمان آن ناحیه باشد^۹ (Green, 254). انقلاب کوپرنیکی، مرکزیت زمین و انسان را ستاند و نیوتن نشان داد که جهان ماشینی قاعده‌مند است و این دیدگاه بر حاشیه‌ای بودن انسان افزود. البته این انقلاب وجه دیگری هم داشت که تأکید بر عقل انسان و توانایی آن در شناخت حقیقت بود (Green, 255). بنابراین از این وجه، بشر در مرکز قرار گرفت.

رنه دکارت^{۱۰} (۱۶۵۰-۱۵۹۶) پدر فلسفه مدرن، بنیان فلسفه خود را بر ذهن فردی بشر استوار کرد که مرکز آگاهی بشر به حساب می‌آمد. بنابراین نقطه شروع فلسفه جدید شکافی بود بین قلمرو آگاهی و ذهن با قلمرو جهان مادی بیرون. این دوگانگی منجر به تمایز واقعیت از ارزش شد (Stump, 316). واقعیات فیزیکی، ایزکتیو و ارزش‌ها، سوپزکتیو هستند. بنابراین پرسش پیش روی الهیات، آن است که عقاید دینی در کدام دسته قرار می‌گیرند.

در دوره روشنگری تمایزی بین دین طبیعی (مبتنی بر عقل و استدلال بشر برای پی بردن به وجود خدا و قواعد اخلاقی) و دین وحیانی (مبتنی بر انکشاف الهی و کتاب مقدس و کلیسا) پدید آمد که خردگرایان دوره روشنگری این دومی یعنی دین تاریخی مبتنی بر کتاب مقدس را دین محصل^{۱۱} (Green, 258) می‌نامیدند. الهیات طبیعی خود معانی مختلفی دارد (پایلین، ۲۶۳-۲۶۵)؛ در اینجا منظور از الهیات طبیعی، نوعی فهم الهیاتی است که پیشنهاد وحیانی را به رسمیت نمی‌شناسد و از هر گونه اموری که در مورد تجلی ذات الهی تصور می‌شود، مستقل است (پایلین، ۲۶۴). الهیات طبیعی به یافته‌های علم و نقد تاریخی بی‌اعتنا نبود و می‌کوشید هسته‌ای قابل دفاع و عقلی از دین عرضه کند که از بسیاری از آموزه‌های ماوراء طبیعی مسیحی عاری بود. خصوصاً دئیسم^{۱۲} که به خدایی باور داشت که در محدوده شناخت طبیعی بود: یک خدای خالق جهان که از طریق قوانین طبیعت بر آن حکمفرمایی می‌کرد. این نگرش اعتقادی به وحی فراطبیعی و خاص نداشت (Kors, 324).

7 Peace of Westphalia

8 Francis Bacon

9 cuius regio eius religio

10 René Descartes

11 positive religion

12 Deism

شلایرماخر با وضعیتی مواجه بود که در آن خدا به نحوی عمیق در چارچوب طبیعت و عقل انسانی فهم می‌شد. گسستی که از رنسانس شروع شده بود، اکنون به اوج رسیده بود. الهیات شلایرماخر تا اندازه‌ای واکنش به فضای فکری و فرهنگی این زمانه بود. کلیسا در اثر اندیشه‌های رایج عصر روشنگری و انقلاب فرانسه تضعیف شده بود و «خردباوری» جایگاهی بی‌بدیل داشت. کانت کوشید، جایگاه عقل و تجربه را مشخص کند و نشان داد، شناختِ امور فراتر از این چارچوب ناممکن است. اما شلایرماخر به‌رغم تأثیری که از کانت پذیرفت، کوشید به نقدهای او پاسخ بدهد. نقد تاریخی کتاب مقدس چالش‌هایی دربارهٔ منشا کتاب مقدس مطرح کرده بود. علم‌گرایی و شناختِ قوانین طبیعت، اعتباری برای معجزه‌ها و مداخله‌های فراطبیعی قایل نبود. شناختِ سایر دین‌ها، انحصارگرایی مسیحیت را زیر سوال برده بود و همچنین این پرسش را مطرح کرده بود که آیا مسیحیت مثل بقیهٔ دین‌ها، زادهٔ شرایط و فرایندهای تاریخی نیست؟ در چنین شرایطی، دفاع خردباور از همهٔ دعاوی فراطبیعی کتاب مقدس و الهیات مسیحی بسیار دشوار می‌نمود و دئیست‌ها الهیات و حیات عیسی مسیح را به شماری از گزاره‌های اخلاقی فروکاسته بودند (مک‌گراث، ۹۷-۱۰۱).

در زمانهٔ شلایرماخر نگرش جدید دیگری، یعنی رومانتیسم، هم مطرح شد. رومانتیسم واکنشی بود به خردباوری بی‌روح و فسردهٔ روشنگری و به طور کلی بر زندگی در برابر مادهٔ بی‌روح، امر متعالی در برابر امر صرفاً مشهود و بر امور ارگانیک در برابر امور ماشینی تأکید داشت (Robinson, 338). رومانتیسم‌ها مثل اصحاب روشنگری از مرجعیتِ اعتقادی گریزان بودند، اما بنا به تأکیدهایی که ذکر شد، قدرتِ احساسات و تخیل بشری و زنده بودنِ طبیعت را پاس می‌داشتند و معتقد بودند که این‌ها در خردباوری مرسوم در زمانه‌شان پایمال شده‌اند. شلایرماخر دوستانِ نزدیکی از بین این رومانتیسم‌ها داشت و از آن‌ها تأثیراتی پذیرفت، هرچند که نقدهایی هم به آن‌ها داشت. مخاطبِ مفروض اثر مهم او، دربارهٔ دین^{۱۳}، رومانتیسم‌ها بودند. ناسازگاری رومانتیسم‌ها با روشنگری به این دلیل بود که تفکر روشنگری، امر منفرد را در برابر امر کلی و جهان‌شمول قربانی می‌کرد. علاوه بر این، سر و کار علم با جهانِ کرانمند بود و در بررسی امر بی‌کرانه ناتوان بود. رومانتیسم‌ها با هنر سر و کار داشتند و اثر هنری امری منفرد و خاص است و علاوه بر این، تأکیدشان بر میل بود و میل در پی بی‌کرانه‌است (باسط، ۸). پس مخاطبان دربارهٔ دین، کسانی بودند که به‌رغم مخالفت با روشنگری، نقدِ آن بر دین را پذیرفته بودند و شلایرماخر آن‌ها را «تحقیرکنندگان فرهیختهٔ دین» خطاب می‌کند.

پارسامنش^{۱۴} که ریشه در سدهٔ هفدهم داشت هم در زمانهٔ شلایرماخر مطرح بود و بر او تأثیر گذاشت. پارسامنش‌ها از بحث و تأملِ دقیقِ دینی دوری می‌کردند و در عوض تمرکزشان بر زیستِ قدسی بود. آنها از لیبرال‌ها فاصله گرفتند (Stump, 317). گرچه پارسامنش تأثیراتی بر شلایرماخر داشت، اما این جریان جدای از جریان موسوم به لیبرال به حساب می‌آید.

13 On Religion (1978)

14 pietism

۲-۳. واکنش شلایرماخر

تفکر الهیاتی شلایرماخر را نمی‌توان در یکی از دو واکنش معمول الهیات مسیحی زمانه‌اش به تفکر مدرن (رویگردانی یا پذیرش) گنجانید. در واقع شلایرماخر با تکیه بر رومانتیسم از دوگانه ارزش و واقعیت (که پیشتر ذکر شد) یا به قول او تأمل نظرپردازانه^{۱۵} و عمل‌ورزی^{۱۶} فراتر رفت (شلایرماخر، ۱۱۲). تکیه او بر «احساس» است که از نظر او فراتر از این دوگانه است. این امر به آن معنا نیست که شلایرماخر اعتقادات دینی را بر احساس سوپژکتیو مبتنی کرد، زیرا در دوره رومانیتیک، احساس به معنای شهود یا بصیرت مستقیم است (Stump, 317).

شلایرماخر مسیحیت زمانه خود را اساساً محدود به متافیزیک و اخلاق می‌داند و آن را مردود می‌شمارد. او می‌گوید، متافیزیک و اخلاق، هر دو همان موضوعی را دارند که دین دارد، «یعنی عالم و نسبت انسان با آن. و این شباهت مبنای انحرافات متعدد بوده است» (شلایرماخر، ۱۱۱). او ذات دین را فراتر از این دو و مبتنی بر شهود می‌داند: «ذات دین نه اندیشیدن است، نه عمل کردن، بلکه آن، شهود و احساس است. دین می‌خواهد عالم را شهود کند، می‌خواهد صادقانه بازنمودها و اعمال خود عالم را گوش بایستد، آرزو دارد با پذیرندگی کودکانه‌ای به چنگ تأثیرات بی‌واسطه عالم در افتد و از آن‌ها سرشار شود. متافیزیک و اخلاق در کل عالم، تنها انسان را نقطه مرکزی همه مناسبات می‌بینند... دین می‌خواهد در انسان و نیز در همه امور منفرد و کرانمند دیگر، امر بی‌کران را ببیند» (شلایرماخر، ۱۱۶-۱۱۷). بنابراین، او با تکیه بر امر منفرد و جست‌وجوی امر بی‌کران، که جان‌مایه‌های نگرش هنری هستند، به رویارویی با دینی می‌رود که به گزاره‌های خردباور و اخلاقی فروکاسته نشده است. همچنین از نظر نباید دور داشت که بیان و لحن شلایرماخر در این اثر، متفاوت از خردباوران آن دوره است و بسیار شخصی و متأثر از رومانیتیک‌ها است (کروتر، ۴۷).

شلایرماخر تبیینی از دین ارایه می‌دهد که با علم مرزبندی دارد و به این ترتیب در برابر نگاه علم‌محور به جهان، محدوده‌ای مستقل برای الهیات معرفی می‌کند. او می‌گوید هنر، پراکسیس (عمل) است، علم، نظرپردازی است و دین، حس و پسند درباره امر بی‌کرانه (شلایرماخر، ۱۱۸). در واقع، علم به کنش شناخت مربوط است و دین به کنش کاملاً متفاوت احساس. پس این‌ها دو شیوه متفاوت کنش درباره جهان هستند و تضادی با هم ندارند. علم جا را برای دین تنگ نمی‌کند. شناخت علمی، خدا را به رخنه‌های شناخت ما از جهان طبیعی وا نمی‌گذارد، بلکه منظری دارد که از آن به کل جهان می‌نگرد.

شلایرماخر در ایمان مسیحی^{۱۷} مفهوم «وابستگی مطلق» را مطرح می‌کند. لب کلام او این است که انسان از امور تأثیر می‌پذیرد و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد؛ بنابراین، آنجا که تأثیر می‌پذیرد به آن‌ها

15 speculative thinking

16 acting

17 The Christian Faith (1830)

وابستگی دارد و آنجا که تأثیر می‌گذارد، آزادی دارد. همه این روابط با امور محدود، از جمله رابطه با جهان، یک کل دوطرفه است. بنابراین، انسان در رابطه‌اش با آن‌ها احساس وابستگی مطلق ندارد. اما انسان دارای این شهود است که نمی‌توانم وجودی متکی بر خود داشته باشم، پس احساس وابستگی مطلق دارم. امور مختلفی در آنچه من هستم، دخالت داشته‌اند، اما خود واقعیت وجود من نیازمند تبیینی از نوعی دیگر است. از نظر شلایرماخر، کل وجود آگاه من باید از منبع دیگری بیاید که به هیچ وجه متکی بر من نیست. همین، احساس اتکای مطلق است، و ما آن وجودی را که بر آن اتکای مطلق داریم، خدا می‌نامیم (Schleiermacher, 17).

بنابراین، شلایرماخر کوشید در واکنش به الهیاتی که محصول دوره روشنگری بود، با تأکید بر اهمیت احساس و پارسامندی و تلاش برای مشخص کردن حیطة الهیات و جدا کردن آن از محدوده علوم با تکیه بر امر پیشینی، نگاه جدیدی را در الهیات مسیحی بنیان بگذارد که زمینه‌ساز الهیات لیبرال شد.

۴. زمینه و زمانه بارت و واکنش الهیاتی او به آن

۴-۱. زمینه و زمانه

بارت را مهم‌ترین متأله سده بیستم دانسته‌اند و بعضی معتقدند شروع الهیات سده بیستم، سال ۱۹۱۹ یعنی تاریخ انتشار اثر بارت به نام رساله به رومیان^{۱۸}، است (گرنز، ۸۴). بارت تحصیلات الهیاتی‌اش را در اواخر سده نوزده شروع کرد و هویت الهیاتی‌اش تا ابتدای سده بیستم شکل گرفت. این زمان، دوره سیطره الهیات موسوم به لیبرال بود و دو سده فشار علم مدرن، فلسفه روشنگری، نقد تاریخی کتاب مقدس بر الهیات مسیحی، رویه‌ای لیبرال را رواج داده بود.

ریشه و منشأ الهیات لیبرال به شلایرماخر برمی‌گشت و آلبرشت ریچل و آدولف فُن‌هارناک^{۱۹} (۱۸۵۱-۱۹۳۰)، شخصیت‌های مهم آن در آلمان زمان بارت بودند. بارت اگرچه سویسی آلمانی‌زبان بود، اما در فضای الهیاتی آلمان پرورده شد. بارت در سال ۱۹۰۴ وارد دانشگاه برن شد، جایی که پدرش هم مشغول تدریس بود. در ۱۹۰۶ مدتی شاگرد هارناک در دانشگاه برلین شد و سخت جذب او شد. سپس در ۱۹۰۷ در توینگن شاگرد آدولف شلاتر^{۲۰} شد و در سال ۱۹۰۸ به ماربورگ رفت و جذب ویلهلم هرمان^{۲۱} (۱۸۴۶-۱۹۲۲) و ترکیبی شد که او از کانت و شلایرماخر و ریچل پدید آورده بود. از آن پس بود که دو سالی در ژنو و سپس از ۱۹۱۱ در جماعت کلیسای کوچکی در سافنویل در سویس به مدت یازده سال موعظه کرد. همان‌جا بود که بارت حملات به الهیات لیبرال را آغاز کرد. در واقع، طی این سال‌ها او ابتدا جذب متألهان لیبرال، خصوصاً هرمان شد و سپس به تدریج از مؤلفه‌هایی در

18 The Epistle to the Romans (1918)

19 Adolf von Harnack

20 Adolf Schlater

21 Wilhelm Herrmann

اندیشه‌های آن‌ها بیزاری یافت و در نهایت علیه این نگرش شورید. اما او با چه شرایطی در الهیات مواجه بود و علیه چه شورید و پیشنهادِ اجاب‌ی‌اش به الهیات چه بود؟

آلبرشت ریچل را سرسلسله الهیات لیبرال پایان سده نوزده و آغاز سده بیستم می‌دانند. شلایرماخر عصر جدیدی را پدید آورد نه یک مکتب را، اما ریچل مکتبی خاص پدید آورد. آنچه به الهیات ریچلی معروف است و در آلمان اهمیت بسیاری داشت، نوعی فرهنگ مذهبی پروتستانی بود که بر نقد تاریخی، دین اجتماعی، سیاست محافظه‌کارانه، عظمت فرهنگی آلمان و سلطنت و ارتش ارجمند آلمان تأکید داشت (Dorrien, 705).

مسئله ریچل، متأثر از رشد ماده‌گرایی و عمل‌باوری تحصّلی زمانه‌اش، رفع تعارض بین شناخت دینی و علمی بود. او تأکید داشت که علم در پی فهم چگونگی امور است، اما شناخت دینی در پی آن است که امور، چگونه باید باشند. پس شناخت دینی متضمن ارزش‌داوری است (گرنز، ۶۴). ریچل در برابر اینکه الهیات به مابعدالطبیعه متوسل بشود و در نتیجه شناخت دینی و شناخت علمی ممزوج شوند، مقاومت می‌کرد. نقش‌آفرینی خدا، در کمک به انسان‌ها برای رسیدن به خیر اعلا است و این خیر جز در «ملکوت خدا» به دست نمی‌آید (گرنز، ۶۴). الهیات، بررسی تجربه دینی و اخلاقی جمعی ملکوت خدا در کلیسا است. تحقیق تاریخی، مؤثر است و از خیال‌پردازی‌های ذهنی جلوگیری می‌کند و ویژگی علمی به الهیات می‌بخشد. الهیات می‌کوشد، همه آموزه‌ها مسیحی را در رابطه‌ای نظام‌مند با آن هسته اعتقادی قرار بدهد (Mueller, 45-47). ریچل مبتنی بر اصل محبت، تبیینی درون‌ماندگار^{۲۲} از خدا ارایه می‌دهد و ملکوت را هم برای خدا و هم برای بشر خیر اعلا به حساب می‌آورد. ملکوت خدا دو وجه دارد: یکی دینی که در آن خدا بخشودگی گناهکار را اعلام می‌کند و دیگری اخلاقی که خدا در آن انسان را دعوت می‌کند تا به همسایه‌اش محبت کند (گرنز، ۶۷). در این میان بر طبیعت الوهی عیسی تأکید نمی‌شود و او حامل منحصر به فرد ملکوت است. این نگرش ریچل اگرچه می‌کوشد نزاع علم و دین را حل کند، اما دامنه الهیات را بسیار محدود می‌کند. بارت الهیات او را «پروتستانتیسم اسیر فرهنگ» می‌نامد، چون سخت بر فرهنگ فکری روشنگری گردن نهاده‌است. دیدگاه او چنان محدود به دیدگاه‌های اخلاقی و دلواپس نگرش‌های علمی و کناره‌جویی از احکام مختلط با حوزه علم است که کسانی آن را در ادامه پیوند کانت بین دین و آرمان‌های اخلاقی و مخالف با رومانیتیک‌سازی شلایرماخر تلقی کرده‌اند (Capps, 19)، اگرچه بر منصفانه بودن این دیدگاه نقدهایی وارد باشد.

هارناک معروف‌ترین مدافع الهیات لیبرال در آغاز سده بیستم بود. او دوست قیصر آلمان و نگارنده خطابۀ او برای آغاز جنگ جهانی اول بود و از سیاست‌های جنگ طلبانه آلمان دفاع می‌کرد. هارناک هسته مسیحیت را انجیل یا بشارت می‌داند و این انجیل را شامل سه حقیقت درهم‌تنیده در نظر می‌گیرد: ملکوت خدا و فرا رسیدن آن، خدا به‌عنوان پدر و ارزش نامحدود روح انسانی، عدالت برتر و

حکیم محبت. این‌ها هسته‌اند و داستان‌ها و معجزات و فرشتگان و فجایع آخرزمانی پوسته‌ای بر آن هستند (گرنز، ۷۴). والاترین آرمانی که بر بشر مکشوف شده‌است و پیام ساده‌ملکوت است، انتظار وحدتی است میان انسان‌ها که با قانون محبت محقق می‌شود. به‌وضوح روشن است که دیدگاه الهیاتی هارناک، مسیحیت را از مؤلفه‌های متعالی آن تهی کرده‌است و منظری این‌جهانی دارد و دیدگاهی اخلاقی بر آن غالب است.

ویلهلم هرمان، استاد تأثیرگذار بر بارت، پیرو ریچل بود و از انکار کانتی ریچل درباره الهیات متافیزیکی حمایت می‌کرد. هرمان به‌تبعیت از ریچل، الهیات را به‌واسطه ارتباط آن با عیسی، تاریخی می‌انگاشت. از نظر او، ایمان مسیحی ریشه در واقعیت تاریخی دارد و بنابراین روی آن بر نقد تاریخی گشوده‌است. هرمان در کتاب مصاحبت فرد مسیحی با خدا^{۳۱}، اندیشه‌هایش را مورد بازنگری قرار داد و نه عیسای تاریخی، بلکه حیات درونی عیسی را در کانون توجه قرار داد و گفت، فقط با ایمان می‌توان عیسی را شناخت. او اعلام کرد، مسیحیت، تاریخی است، چون قدرت و واقعیتی معنوی دارد که بر تاریخ اثر می‌گذارد. پس ایمان، نوعی دیگر از شناخت است که از هر شناخت دیگری متفاوت است. اخلاق اهمیت دارد، اما این ایمان است که ما را نجات می‌دهد. چنین شناختی را تنها کسانی درک می‌کنند که در آن مشارکت کنند و ما آن را از طریق مواجهه نجات‌بخش با عیسی و همدلی و صمیمیت با خدا تجربه می‌کنیم (Dorrien, 706). ریچل این تمایلات عرفانی و پارسامنشانه هرمان را نمی‌پسندید و معتقد بود او از تأکیدات تاریخی کاسته‌است. اما هرمان بر ایمان‌گرویی اگزیستانسیالیستی نگرش خود افزود. او معتقد بود اطلاعات تاریخی، کسی را نجات نمی‌دهد، بلکه آنچه مورد نیاز است، تجربه دینی فارغ از اثبات و بنیان‌های تاریخی است. چنین تجربه ایمانی، ارتباط با حیات درونی عیسی مسیح در زندگی خود فرد است، نه تأیید حقایق مندرج در کتاب مقدس یا آموزه‌های کلیسا و الهیات (کاکس، ۶۸).

۴-۲. واکنش بارت

کارل بارت الهیات را در آلمان آموخت و مکتب ریچلی را پذیرفت. وی از هارناک و شاگرد هرمان متأثر شد، اما بعداً این مکتب را از اساس خطا پنداشت. آن‌طور که خود بارت می‌گوید، دو عامل در روی‌گردانی وی از الهیات لیبرال تأثیر گذاشتند. نخست آنکه، او در دوره شبانی و موعظه‌اش در سافنویل، چون دریافت که الهیات لیبرال به او در موعظه کردن برای جماعت مؤمنان کمکی نمی‌کند، به سراغ کتاب مقدس رفت و «دنیایی جدید و غریب در کتاب مقدس» پیدا کرد. کتاب مقدس، دنیای بشری و اندیشه‌های والای انسان پرهیزگار نبود، بلکه «کلام خدا» بود. عامل دوم، شروع جنگ جهانی اول و حمایت متألهان لیبرال از این جنگ بود. این امر، موجب تردید بارت درباره الهیات لیبرال شد:

«حتماً اشکالی جدی در الهیات لیبرال هست که آن‌ها توانسته‌اند با این ایدئولوژی جنگ محور همراهی کنند» (گرنز، ۸۲).

ذهن بارت در مسئله جنگ بسیار درگیر شد. وقتی او در سال ۱۹۱۱ به سافنویل سوئیس رفت، فضای سیاسی متفکران و متألّهان سوئیس را بیش از متألّهان آلمانی به سوسیال دموکراسی، که خود او به آن تمایل داشت، نزدیک یافت. همچنین دوست نزدیکش، ادوارد تورنيسن^{۲۴} (۱۸۸۸-۱۹۷۴)، تفاوت بین جریان‌های مختلف سوسیالیست مسیحی در سوئیس را به او نشان داد و توضیح داد که اعتقاد به خدا نزد ایشان اهمیت بسیاری دارد. بارت در این دوره پیش از جنگ و متأثر از این فضا، در موعظه‌هایش برای جماعت کلیسایی‌اش، بر «ملکوت معطوف به عدالت اجتماعی و تمایلات ضدجنگ» تأکید کرد (Dorrien, 707).

درباره تأثیر این عامل دوم در روی گردانی بارت از الهیات لیبرال، ایرادهایی مطرح شده‌است. «بارت می‌گوید، جمعی بزرگ از روشنفکران آلمانی و متألّهان لیبرال از سیاست دولت آلمان در جنگ حمایت کردند. به نظر می‌رسد، یادآوردهای بارت چندان دقیق نباشند. فقط دو نفر از استادان بارت بیانیه را امضا کرده بودند و بیانیه هم نه در اوت، چنان که او می‌گوید، بلکه در اکتبر، یعنی دو ماه بعد امضا شد، همان زمانی که او به خاطر اقدام استادانش در تطبیق الهیات مبتنی بر ایمان هرمان با روحیه جنگ‌طلبی، بسیار آشفته شده بود» (Dorrien, 707). در واقع به نظر می‌رسد که بریدن بارت از الهیات لیبرال هفت سال پیش از این شروع شده بود و اقدام جنگ‌طلبانه متألّهان لیبرال نمی‌تواند دلیل قطعی آن باشد. این نکته را هم باید در نظر داشت که در همان زمان آدلف شلاتر محافظه‌کار، با دیدگاه الهیاتی نزدیک‌تر به بارت، هم از جنگ حمایت کرد، اما این کار او موجب خشم بارت نشد و حتی بارت، او را به خاطر اثرش درباره رساله به رومیان تحسین کرد (Glomsrud, 539). خلاصه کلام این است که عامل اصلی بریدن بارت از الهیات لیبرال، نگرش‌های عقیدتی آن بوده‌است و به نظر می‌رسد دیدگاه‌های اخلاقی و سیاسی در جنب آن قرار داشته‌اند.

بارت با دم‌دستی شدن خدا و کلام او تحت تأثیر نگاه انسان‌شناختی الهیات لیبرال و به طور کلی الهیات طبیعی، مخالفت کرد، آن‌چنان که خود او می‌گوید، «کلام خدا رخدادی تکان‌دهنده مانند پیشنهاد ازدواج بود؛ حال نگرش زمانه، آن را بدل به مجموعه‌ای از اطلاعات، مثل راهنمای حرکت قطارها، کرده‌است» (لین، ۴۱۹). بنابراین، بارت کلام خدا را در تقابل با عقل بشری قرار داد و کوشید بر ویژه بودن کلام خدا و دسترس‌ناپذیری آن برای عقل و تجربه بشری تأکید کند. او معتقد است، الهیات لیبرال، انجیل را به این پیام بدل کرده‌است که انسان‌ها الوهیت خودشان را اعلام کنند، حال آن‌که انجیل کلام خدا است که انسان نمی‌تواند به‌نحوی پیشینی از آن مطلع باشد، چون از طرف خدایی است که به کلی متفاوت و متمایز از انسان است. بارت می‌خواهد الهیاتی «از بالا» را جایگزین الهیاتی «از پایین» کند و تأکید می‌کند که خدا، انجیل، رستگاری، ابدیت و اموری از این دست، اموری

«به کلی دیگر» هستند. او می‌گوید، خدا «چیزی در میان سایر چیزها نیست، بلکه به کلی دیگر و مجموع بی‌کران همه دیگرهای نسبی است. او شکلی از تاریخ دینی نیست، بلکه اربابِ ازلی زندگی ما و جهان ما است» (Barth, *The Word of God and the Word of Man*: 73-74).

بارت دریافت که در مسیحیت آنچه اهمیت دارد، مکاشفه خدا نزد بشر است، اما این انکشاف از چیزی رخ داده‌است که به کلی متفاوت از بشر است. در واقع الهیات طبیعی و در اینجا الهیات لیبرال، وجهی مهم از این مکاشفه را واقع در بشر می‌دانستند و معتقد بودند، انسان با تکیه بر همین مؤلفه می‌تواند درکی معقول از خداوند داشته باشد و در نتیجه ربط و نسبتی با احکام الهیات مسیحی در باره انسان بیابد. اما بارت معتقد بود، چنین نگرشی پایه‌های سخن انجیل را سست می‌کند، چرا که «مکاشفه را بدل به چیزی می‌کند که دیگر مکاشفه نیست» (گرنز، ۸۸). این دیدگاه همان وجه سلبی روش الهیاتی بارت است، یعنی «نه» گفتن او به هر شکل از الهیات طبیعی. بارت همواره با تلاش برای دستیابی به خدا از طریق فرهنگ، طبیعت و فلسفه مخالف بود. اما الهیات او وجهی ایجابی هم دارد که مبتنی است بر یگانه مکاشفه خدا در جهان در قالب مسیح. از نظر بارت این امر، یگانه واقعیت بنیادین است و بر چیزی متکی نیست و سایر امور بر آن متکی هستند. دلیل ایمان به چنین حقیقتی در اعلام آن نهفته‌است. بارت به نوعی از ایمان گروهی^{۲۵} تکیه می‌کند که تا حد زیادی مبتنی است بر آراء کیرکگور. او همچون کیرکگور معتقد است که «تمایز کیفی نامحدودی» بین انسان و خدا، ابدیت و زمان و بهشت و دنیا وجود دارد (براون، ۲۵۶). بنابراین، بارت در واکنش به الهیات لیبرال زمانه‌اش و با تکیه بر اندیشه‌های کیرکگور و بعضی متألّهان کلیساهای سوئیس، راه خود را از الهیات لیبرال زمانه‌اش و مخصوصاً افکار شلایرماخر جدا کرد.

۵. بررسی مقایسه‌ای اقدام الهیاتی بارت و شلایرماخر

شلایرماخر و بارت هر دو در زمانه خود با الهیاتی مواجه بودند که وجه خردباور و اخلاقی آن فربه شده بود و از نظر آن‌ها مؤلفه‌های اصلی آن بدل به اموری عادی، بی‌روح و دم‌دستی شده بودند و در نتیجه سرد و عاری از شورمندی بود. هر دو متألّه در سنت پروتستانی اصلاح‌شده بودند و ایمان زنده نزد آن‌ها اهمیت بسیاری داشت. وضعیت موجود و پیش روی این دو متألّه، به‌رغم تفاوت‌ها، متأثر از فلسفه روشنگری، انقلاب علمی، نقد تاریخی کتاب مقدس و طرح مسئله کثرت ادیان بود. آن دو به این وضعیت واکنشی نشان دادند که وجوه سلبی و ایجابی داشت، یعنی از سویی به مؤلفه‌هایی از نگرش الهیاتی زمانه‌شان نه گفتند و از سوی دیگر، بدیلی را جایگزین کردند.

شلایرماخر هم منتقد کانت و هم متأثر از او بود. تفکر کانت نمایانگر اوج دوره فکری روشنگری بود و شلایرماخر دستاوردهای روشنگری را مردود نمی‌دانست و سعی می‌کرد قواعد آن را به رسمیت بشناسد، اما در آنی واحد می‌خواست آن را ارتقا دهد و گامی فراتر بگذارد. بنابراین، او بر تجربه بشری

متمرکز شد و از پذیرش مرجعی فراتر از آن خودداری کرد و کوشید شناخت دینی را از پایگاهی «از پایین» دنبال کند. شلایرماخر در این راه آن‌چنان که پیش‌تر توضیح داده شد، متأثر از حال‌وهوای رومانتیک‌های زمانه‌اش بود. او احساس دینی^{۲۶} را وجهی از تجربه بشری معرفی کرد که از هر گونه خرد یا حتی احساس، عمیق‌تر است و دین را بیانگر همین آگاهی پیشاتأملی از واقعیت قلمداد کرد (Dorrien, 705). او بر شهود تأکید کرد و آن را محور سخن خود در درباره دین به حساب آورد (شلایرماخر، درباره دین، ۱۲۰). البته شلایرماخر توضیح می‌دهد که آنچه ما در جهان مشاهده می‌کنیم، نه طبیعت ذاتی امور، بلکه عمل ما روی آن‌ها است. به همین ترتیب، در حیطه دین، آنچه در عالم بر ما مکشوف می‌شود، حاصل فعالیت بی‌وقفه عالم بر ما است. پس دین یعنی پذیرش امور منفرد و کران‌مند به‌عنوان بخشی از کل و بخشی از بی‌کرانه (شلایرماخر، ۱۲۰). دین همین شهودها و احساس‌های منفرد است و همه چیز در دین بی‌واسطه و حقیقی است و در واقع دین چیزی درباره اشتقاق و اتصال این امور نمی‌داند و این قبیل فعالیت‌ها کار اندیشه انتزاعی است و نه احساس (شلایرماخر، ۱۲۱-۱۲۲).

بارت همان‌طور که پیشتر توضیح داده شد، با این ایراد در الهیات لیبرال زمانه‌اش، یا به عبارت دیگر، در مکتب ریچلی مواجه بود که انسان را به جای خدا نشانده‌است و خدا در دام فرهنگ بشری مدرن گرفتار آمده‌است، حال آن‌که، از نظر او اگر به کتاب مقدس مراجعه کنیم با دنیایی غریب مواجه می‌شویم. الهیات لیبرال زمانه بارت از آن شورمندی شلایرماخر در درباره دین تهی شده بود. او می‌دید که مفهوم خدا و کلام او بدل به امری خنثی شده‌اند که بنا به بایسته‌های تفکر مدرن و فرهنگ زمانه و با تکیه بر روش الهیاتی شلایرماخر، در دایره نوعی الهیات طبیعی تبیین می‌شوند، بدل به چیزی در شمار سایر امور این عالم شده‌اند و دیگر ممتاز و بی‌مانند نیستند. بنابراین، اگرچه او مدعی است که رویکردش پیشاروشنگری نیست و نقد تاریخی کتاب مقدس را می‌پذیرد (گرنز، ۸۳)، اما تأکید می‌کند که کلام خدا حامل پیامی است که بشر نمی‌تواند پیشاپیش آن را بداند، چون از جانب خدایی نازل شده‌است که «به‌کلی دیگر» است و شکافی عمیق بین او و انسان وجود دارد. بنابراین، وجه مهمی از الهیات او معطوف به «نه» ای است به نگرش‌هایی که پیوندی طبیعی بین انسان و خدا قایل هستند و امور الهی را تبیین‌پذیر می‌دانند.

جالب است که شلایرماخر هم در زمانه خودش پروای محدود کردن خدا را دارد. او معتقد است صفات خدا را نباید توصیف خود خدا تلقی کرد، چرا که توصیف به معنای محدود کردن و تقسیم کردن است و بی‌کران بودن خدا را از او می‌گیرد و او را وابسته به جهان جلوه می‌دهد. از نظر او سخن گفتن درباره خدا همواره به معنای سخن گفتن درباره تجربه انسان از خدا است (گرنز، ۵۴). بنابراین، شلایرماخر هم «نه» ای به الهیات خردباور و الهیات سنتی زمانه خودش دارد و همچون بارت معتقد است که آنچه الهیات مرسوم زمانه‌اش درباره خدا می‌گوید، محدودکننده او است.

بارت در این مواجهه با الهیات لیبرال زمانه‌اش متوجه شلایرماخر شد. در واقع وجه دینی پیشینی تفکر شلایرماخر و تبیین او از ماهیت انسان از همان ابتدای دوره دانشجویی بارت توجه او را به خود جلب کرد و شلایرماخر بدل به متفکر محبوب او شد (Tice, 45). معمولاً بارت را از منتقدان جدی شلایرماخر می‌دانند، اما مطالعات جدید بیشتر معطوف به کشف ربط و نسبت این دو اندیشمند است (Glomsrud, 536). چنان که بارت می‌گوید، نخستین تجربه‌اش در الهیات، کانتی بود، اما به واسطه کانت راهی به الهیات نیافت و این شلایرماخر بود که راهی برای بیرون آمدن از اندیشه‌های کانت پیش پای او نهاد (Tice, 49). بارت سخت درگیر شلایرماخر بود و مدت‌ها به بازخوانی و ارایه اندیشه شلایرماخر در دانشگاه پرداخت و پیش و بیش از آن که در کلاس‌هایش بر شلایرماخر ایراد بگیرد، بر ضرورت خواندن و فهم آثار شلایرماخر تأکید می‌کرد و چه بسا تردیدهایش درباره شلایرماخر را در مکاتبات شخصی‌اش ابراز می‌کرد، اما در کلاس‌هایش بر ضرورت خواندن و فهمیدن شلایرماخر تأکید می‌کرد (Gockel, 7) و این نشانه آن است که یا هنوز به دنبال فهمی عمیق‌تر درباره جهان فکری شلایرماخر و در نتیجه گشایشی نو بود یا هنوز آمادگی اعلان قطعی دیدگاه‌های در حال بالیدن خود درباره شلایرماخر را نداشت.

رابطه بارت با الهیات شلایرماخر تا آخر دیالکتیکی بود، همان‌طور که الهیات بارت را هم به همین صفت می‌شناسند. بارت عبارت معروفی درباره کار الهیات و وضعیت بشری در برابر خدا دارد، با این مضمون که ما به‌عنوان متأله باید درباره خدا سخن بگوییم، اما از آنجا که بشر هستیم نمی‌توانیم درباره خدا سخن بگوییم (Webb, 135)؛ چنان‌که بارت پژوهی گفته‌است، این قیاس دیالکتیکی را می‌توان درباره رویکرد بارت در قبال شلایرماخر هم به کار برد، به این صورت که بارت در مقام متأله کلام خدا، خود را مجبور به غلبه بر شلایرماخر می‌داند، با این حال او مدرن است و نمی‌تواند به کلی او را نادیده بگیرد و ناگزیر از مواجهه با او است (Glomsrud, 537).

با وجود این، تلاش بارت برای همدلی با شلایرماخر در جاهایی از آثار او و فرایند تأملش درباره الهیات شلایرماخر نمایان است. او بر سر این نکته در تردید بود که شاید بتوان شلایرماخر را به‌عنوان متأله روح‌القدس تفسیر کرد، به این نحو که همه آنچه شلایرماخر درباره تجربه دینی گفته‌است، دال بر آموزه عمل پیشینی و ندای روح‌القدس به حساب آورده شود (Dorrien, 713). او همچنین تردید داشت که روحی که اشخاص را برمی‌انگیزد، روح‌القدس باشد، بلکه او آن را صرفاً قدرت‌های معنوی مؤثر می‌دانست. به‌علاوه، وی در جای دیگری به تأمل درباره این نکته پرداخته‌است که آنچه شلایرماخر می‌خواهد درباره رابطه خدا و انسان بگوید، می‌تواند در شکل مسیح‌شناسی مطرح شود (Glomsrud, 545). بارت تصدیق کرد که شلایرماخر آن بخش از مسیحیت را که در چارچوب مدرن امکان‌پذیر بود، نجات داد و این کار را با مهارت انجام داد. او هرگز شلایرماخر را از دایره مسیحیت بیرون نراند و حتی او را بابت درک متمایزش از زیبایی الهیات ستود (Dorrien, 713). بارت در دهه آخر عمرش مصاحبه‌ای داشت و جمع‌بندی مصاحبه‌کننده آن است که نقد بارت در مقاطع مختلف به

شلایرماخر اشتباه بوده است و می‌افزاید اگر بارت سوءفهم‌هایش از شلایرماخر را اصلاح کند، بدل به میراث‌دار حقیقی او در الهیات مدرن می‌شود. البته بارت با شنیدن این تحلیل خنده‌ای به تحلیل‌گر تحویل داد (Tice, 55). بارت می‌گوید، در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول در واقع تصورش این بود که با شلایرماخری مخالفت می‌کند که متألّهان لیبرال آن زمان ارایه می‌دهند، هرچند او بعدها دریافت که ریشه مخالفتش در دیدگاه‌های خود شلایرماخر قرار دارد (Tice, 46). بنابراین، خود بارت به‌رغم انتقادهایی که از او بر شلایرماخر در تاریخ تفکر الهیاتی ثبت شده است، در همه حیات فکری خود به دنبال روزنی برای همدلی با شلایرماخر و ارایه تفسیری متفاوت از لیبرال‌ها از او بود.

به‌رغم مشابهتی که در مقابله آن‌ها با سردی و فسردگی الهیات مسیحی زمانه‌شان به چشم می‌خورد، راه‌هایی که این دو متألّه پیمودند، در مواردی متفاوت و حتی مخالف با یکدیگر بودند. دلیل این امر تفاوت آن‌ها در مبدا فکری‌شان است. شلایرماخر در محدوده بایسته‌های تفکر مدرن، بنایی بر پا می‌کند که مبتنی است بر تجربه بشری و پارسامندی، و بارت بر ممتاز بودن خدا و کلام خدا (از جمله کتاب مقدس) تأکید دارد. الهیات شلایرماخر در پی آزادی از قیود خردباورانه روشنگری است و الهیات بارت در پی رهایی از قیود فرهنگ مدرن، اما اولی این آزادی را برای بشر می‌خواهد و دومی این آزادی را برای خدا و کلام خدا در الهیات می‌خواهد.

در واقع بارت اگرچه خود را در حوزه نظر، از دایره تفکر مدرن بیرون نمی‌داند، اما در عمل و در حین پرداختن به اصول قطعی الهیات مسیحی، چنان رویکردی دارد که گویی انگاره‌های تفکر مدرن تأثیری در مواجهه او با مبادی الهیات مسیحی ندارند و مواجهه او با آموزه‌های سنتی الهیات مسیحی، نسبتاً راست‌گیش و بی‌توجه به نقد تاریخی است.

در این زمینه، رویکرد بارت و شلایرماخر در مواجهه با کتاب مقدس و آموزه مسیح روشنگر هستند. شلایرماخر کتاب مقدس را مهم می‌داند، اما به آن نقشی محوری نمی‌دهد. او تأکید را بر تجربه درونی فرد مسیحی و بنابراین بر خودآگاهی دینی می‌گذارد و آموزه‌های مسیحی را هم از همین خودآگاهی قابل استخراج می‌داند (Schleiermacher, 429)، نه از کتاب مقدس. به زعم شلایرماخر، اهمیت کتاب مقدس تنها از این باب است که تجربه دینی نخستین جوامع مسیحی در آن ثبت شده است. بنابراین شلایرماخر کتاب مقدس را واجد مرجعیتی مطلق نمی‌داند، بلکه سرمشقی برای مسیحیان در تلاش خود برای درک جایگاه عیسی فرض می‌کند.

در آن سو، بارت همه تأکید را بر ویژه بودن کلام خدا و متمایز بودن آن از تجارب بشری می‌داند که البته این کلام خدا سه شکل دارد: کلام خدا در وهله نخست، عیسی مسیح و عمل خدا در حیات، مرگ و رستاخیز مسیح است؛ شکل دوم کلام خدا کتاب مقدس است که شهادتی است درباره مکاشفه الهی؛ و شکل سوم، اعلام این بشارت در کلیسا است (لین، ۴۲۰).^{۲۷} بنابراین، کلام خدا از نظر بارت

^{۲۷} به نظر می‌رسد که بارت اصطلاحات کلیدی این حوزه مثل مکاشفه‌آمیز (revelatory) و خودانکشاف‌گر (self-revealing) را که محور الهیاتش بودند از استاد لیبرال‌ش هرمان - و هرمان هم خود از هگل - وام گرفته بود. گرچه خود بارت هرگز آن را اعلام نکرد (Dorrien, 711).

با کتاب مقدس یکی نیست، با این حال، کتاب مقدس شهادتی بر آن است و در پرداختن بارت به آموزه‌های مسیحی، مهم و مورد استناد است. از نظر بارت، کلام خدا همواره رعدآسا و زنده مثل یک واقعه است. کتاب مقدس در یک واقعه به کلام خدا بدل می‌شود و کتاب مقدس تا آن حد کلام خدا است که خدا از طریق آن سخن می‌گوید (گرنز، ۸۹).

هر دو متأله در نظریه‌پردازی‌شان به گزاره‌های کتاب مقدس مرجعیت عینی نمی‌دهند. علت این دیدگاه می‌تواند دو نکته باشد: یکی نقد تاریخی کتاب مقدس که از وثاقت گزاره‌های آن می‌کاهد و دیگری تلاش هر دو متفکر برای طرح مرجعی در الهیات مسیحی، بالاتر از ایمان گزاره‌ای، تا به ایمان مسیحی جانی دوباره بدهد. اما آنچه آن‌ها فراتر از صورت گزاره‌های کتاب مقدس می‌یابند، متفاوت است. شلایرماخر به تجربه و خودآگاهی زنده توجه دارد و بارت به کلام خدای زنده که از جایی فراتر از تجربه بشر اعلام می‌شود، توجه می‌کند. تفاوت این دو دیدگاه را در نقدی که بارت در قالب پرسش بر الهیات شلایرماخر وارد کرده است، می‌توان دید: آیا پیشاپیش خودمان و خدا را بنا بر حقیقتی که در ما نهاده شده است، می‌شناسیم؟ یا آیا ما نیازمند مواجهه با خدا و حقیقتی درباره رستگاری از جایی بیرون از خودمان هستیم؟ (Barth, *Theology and Church*, 201). برخی از اندیشمندان، این تأکید شلایرماخر بر روح زنده در برابر کلمه مرده را از سنخ اصلاحات رادیکال سده شانزدهم تلقی کرده‌اند و به آن عنوان «روح‌باوری آگوستینی» داده‌اند (Glomsrud, 54)، اما بارت این شور و اشتیاق درونی شلایرماخر را تجدید و احیایی از آنچه در دوره اصلاح شاهدیم، نمی‌داند (Barth, *Theology and Church*, 205). ایمان نزد بارت امری واسط بود و برخلاف شلایرماخر، نه مبنای حقیقت، بلکه اصلی سوبژکتیو در معرفت می‌نمود (Barth, *Theology and Church*, 215). حال آن‌که کلام خدا اصلی ابژکتیو در معرفت بود که ریشه در خدا داشت و بنیان و اساس الهیات تلقی می‌شد. با این حال، بارت سوای از این بحث نظری‌اش درباره جایگاه کتاب مقدس، در اثر عظیم خود درباره اصول قطعی عقاید مسیحی، به کتاب مقدس چونان مرجعی موثق استناد می‌کند (گرنز، ۹۹).

تفاوت نگاه این دو متأله به مسیح هم در بحث ما روشن‌گر خواهد بود. شلایرماخر مسیح را هم بر مبنای تأکیدش بر تجربه دینی تفسیر می‌کند. او به آموزه سنتی مبتنی بر دو طبیعت انسانی و الهی در عیسی مسیح ایراد می‌گیرد (Schleiermacher, 395). او عیسی را مثل سایر انسان‌ها می‌داند، با این تفاوت که عیسی از ابتدا و در اثر مداخله خدا در زندگی‌اش، دارای خدا-آگاهی مطلقاً نیرومندی شد (Schleiermacher, 367). پس طبیعت بشری عیسی مثل سایرین است، اما همین خدا-آگاهی خاص در او کافی است تا مسیحیان برای او الوهیت قایل شوند. کار نجات‌بخش عیسی هم در انتقال همین خدا-آگاهی به دیگران است. آنچه کتاب مقدس درباره عیسی می‌گوید، همه درباره انسانیت والامرتبه اوست. در اینجا التزام کامل شلایرماخر به مبادی دیدگاه الهیاتی‌اش و نگاهش به خدا-آگاهی بشر و شأن کتاب مقدس را شاهد هستیم.

بارت اما مسیح را در کانون الهیات خود می‌نشانند تا آنجا که در تشبیهی معروف از بالتازار، الهیات او را مثل یک ساعت شنی می‌داند که مسیح گذرگاه میانی آن است و همه مفاهیم دیگر از گذرگاه مسیح درک می‌شوند. خدا آزادانه و از سر محبت جهان را خلق کرد تا در عیسی مسیح با مخلوقات یکی شود (گرنز، ۹۵). بارت با تأکید بر مسیح می‌خواهد به او جایگاهی را در الهیات مسیحی بدهد که از او سلب شده‌است، اما در این راه به نقد کتاب مقدس بی‌توجه‌است. به بیان دیگر، بارت در مواجهه با کتاب مقدس، تمایز بین کلام خدا و کتاب مقدس را که در مقام نظر به آن اشاره کرده بود، در مقام عمل فراموش می‌کند. این تأکید صرف بر مسیح، سوال‌های دیگری را هم دربارهٔ عقلانیت الهیات مسیحی و همچنین کثرت ادیان پیش می‌کشد؛ از جمله این که، آیا خدا غیر از مسیح در جای دیگری مکشوف نشده‌است و اساساً دیندار چگونه ربط و نسبتی با مسیحیت می‌یابد، چرا که هیچ زمینهٔ مشترکی بین تجربهٔ بشری و مفاهیم مسیحی وجود ندارد.

الهیات شلایرماخر منسجم‌تر از الهیات بارت به نظر می‌رسد، چون به مبادی تفکر مدرن پایبندتر است و تفکرش را بر شهود و پارسامنتی و تجربهٔ بشری مبتنی می‌کند و نیز منزلت بعضی اصول عقیدتی مسیحی، مثل تثلیث، را به دلیل نیافتن جایی در این منظومهٔ فکری پایین می‌آورد. اما نهایتاً نتیجهٔ کار او اسیر شدن الهیات در چنگ فرهنگ و خوش‌بینی به فرهنگ بشری و فروکاستن خدا به حیطهٔ تجربهٔ بشری است. اما الهیات بارت اگر چه خود را از وجه انسان‌شناختی تفکر شلایرماخر و الهیات مدرن محروم می‌کند، مبنا را در ایمان باوری مبتنی بر کیرکگور می‌یابد و شکافی کیفی بین انسان و خدا می‌بیند که پرشدنی نیست و برای ایمان به خدا، نه تجربهٔ بشری یا سنخیت بین انسان و خدا، بلکه جهش ایمان را لازم می‌داند.

شلایرماخر مسیحیت و کتاب مقدس را حاوی حقیقتی تاریخی و در چنبرهٔ فرهنگ می‌داند و معتقد است برای فهم هستهٔ آن، لاجرم نیازمند به هرمنوتیک هستیم. اما حقیقت متافیزیکی مورد نظر بارت نیازمند چنین توجهی به سازوکار فهم زمانمند متن نیست و در نتیجه در عمل به دیدگاه‌های مدرن بی‌اعتناست. رویکرد بارت دربارهٔ کتاب مقدس، سوای مباحث نظری او دربارهٔ پذیرش نقد تاریخی، کاملاً آن سویی و متافیزیکی است، یعنی غیرتاریخی و فارغ از زمان و مکان است. چنان که گفته‌اند، شلایرماخر در سخن گفتن دربارهٔ خدا با صدایی بلند دربارهٔ بشر سخن می‌گوید، حال آن که بارت در سخن گفتن دربارهٔ بشر با صدایی بلند دربارهٔ خدا سخن می‌گوید (گرنز، ۱۰۱). در واقع تأکید بارت بر خدا بودن خدا است و سپس انسان شدن خدا (مسیح) را هم به آن می‌افزاید و همهٔ این تأکیدها در برابر خدا بودن انسان در الهیات شلایرماخر قرار می‌گیرد.

۶. نتیجه‌گیری

شلایرماخر و بارت را به‌عنوان دو متأله با دیدگاه‌های معارض می‌شناسیم، اما به‌رغم افتراق و اختلاف در دیدگاه‌های آن‌ها، ربط و نسبتی بین‌شان هست. هر دو آن‌ها در وضعیت مدرن با شکل‌هایی فسرده

و سرد از الهیات مواجه شدند که بر وجوه عقلی و اخلاقی دین تأکید داشتند و از نظر این دو متأله‌عاری از شورمندی بودند. شلایرماخر متأثر از اندیشه‌ی روشنگری و منتقد آن بود و با این حال در دایره‌ی تفکر مدرن باقی ماند. او با تکیه بر تفکر رومانتیک، در تبیین دین نقشی محوری به احساس، شهود و پارسامنتی داد.

بارت با الهیات عمدتاً ریچلی زمانه‌اش مواجه بود که از نظر او دین را به امور اخلاقی، فرهنگی و بشری فروکاسته بود. بارت کوشید، کلام خدا را در عرصه‌ای تحت سیطره‌ی الهیات محدود به فرهنگ بشری، همچون ندایی رعدآسا زنده کند. هر دو این اندیشمندان، پروای محدود کردن خدا را دارند و هر دو در عرصه‌ی الهیات جویای آزادی‌اند. لیکن شلایرماخر حمل صفات بر خدا را محدودکننده‌ی او می‌داند و سخن گفتن از او در احساس دینی را رهاننده. حال آن‌که بارت محدود کردن خدا در تجربه‌ی بشری را بر نمی‌تابد و با تکیه بر ایمان‌باوری کبرگوری، بین خدا و کلام خدا از یک سو و انسان و جهان از سوی دیگر شکافی عظیم قایل می‌شود، شکافی که البته مسیح یگانه‌پلی است بین دو سوی آن. شلایرماخر جویای آزادی احساس و تجربه‌ی بشری است و بارت جویای آزادی خدا است.

با وجود این، به‌رغم این تفاوت‌ها، بارت رهایی‌اش از بند کانت و تفکر روشنگری را مرهون شلایرماخر است. او تا آخر و به‌رغم نقدهای اساسی‌اش به شلایرماخر، رابطه‌ای دیالکتیکی با او دارد و در الهیات شلایرماخر به دنبال روزه‌هایی است برای تفسیری متناسب با دیدگاه خودش. بارت می‌کوشد تأکید شلایرماخر بر تجربه‌ی بشری و شهود را بر روح‌القدس مبتنی کند، اما او در یافتن چنین نگاهی زیاد موفق نیست، زیرا مبانی این دو متأله‌راه‌شان را جدا می‌کند. اگرچه هر دو می‌گویند که به محدوده‌های تفکر مدرن پای‌بند هستند، اما این پای‌بندی نزد بارت در حیطه‌ی نظریه‌پردازی است و وقتی او در عمل به آموزه‌های مسیحی می‌پردازد، در نحوه‌ی استفاده‌اش از کتاب مقدس و جایگاهی که به گزاره‌های آن می‌دهد، پای‌بندی مذکور دیده نمی‌شود.

رویکرد شلایرماخر و بارت به کتاب مقدس و تقریر آن‌ها از آموزه‌ی مسیح نشان‌دهنده‌ی این تفاوت است. شلایرماخر کتاب مقدس را تجربه‌ی دینی جوامع متقدم مسیحی می‌داند؛ از این رو، او آن را سرمشقی برای مسیحیان به حساب می‌آورد، اما بارت بر ویژه بودن کلام خدا تأکید دارد و کتاب مقدس را شهادتی بر مکاشفه‌ی الهی و حاوی واقعه‌ای رعدآسا می‌داند. با این وصف، توجه به امری زنده و بی‌اعتنایی به گزاره‌های مرده نزد هر دو متفکر دیده می‌شود. شلایرماخر مسیح را بیشینه‌ی خداآگاهی بشری می‌داند، اما بارت مسیح را یگانه‌ی مکاشفه‌ی الهی درجهان ما می‌پندارد که از سرخ‌های طبیعی به سوی خدا تهی است.

منابع

۱. آقامالیان، میشل؛ امیرعباس علیزمانی و عباس یزدانی؛ بررسی و نقد دلایل مخالفت کارل بارت با الهیات طبیعی؛ پژوهش‌های فلسفی کلامی؛ شماره ۸۲؛ زمستان ۱۳۹۸.
 ۲. باسط، محمدابراهیم، ترجمه درباره دین، اثر شلایرماخر؛ تهران؛ نی؛ ۱۳۹۹.
 ۳. براون، کالین؛ فلسفه و ایمان مسیحی؛ ترجمه طاطه‌وس میکائلیان؛ تهران؛ علمی و فرهنگی؛ ۱۳۸۴.
 ۴. برومندفر، بابک و همکاران، مفهوم احساس در آثار نخستین شلایرماخر؛ پژوهشنامه ادیان؛ شماره ۲؛ بهار و تابستان ۱۳۹۹.
 ۵. بیات، محمدرضا، الهیات بارت؛ انجمن معارف اسلامی؛ شماره ۲؛ بهار ۱۳۸۴.
 ۶. پایلین، دیوید ای.؛ الهیات طبیعی؛ مجموعه مقالات؛ دفتر نخست؛ الهیات جدید مسیحی؛ قم؛ دانشگاه ادیان و مذاهب؛ ۱۳۸۸.
 ۷. زروانی، مجتبی؛ شلایرماخر و تجربه دینی؛ پژوهشنامه فلسفه دین؛ شماره ۸؛ پاییز و زمستان ۱۳۸۵.
 ۸. شلایرماخر، فریدریش؛ درباره دین؛ ترجمه محمدابراهیم باسط؛ تهران؛ نی؛ ۱۳۹۹.
 ۹. شمشیری، محمدرضا؛ و فریبا پسندی؛ مقایسه علم و دین از دیدگاه فردریک شلایرماخر و کارل بارت؛ پژوهش‌های علم و دین؛ شماره ۱۵؛ بهار و تابستان ۱۳۹۶.
 ۱۰. کاکس، جیمز ال.؛ پدیدارشناسی دین؛ ترجمه جعفر فلاحی؛ تهران؛ مرکز؛ ۱۳۹۷.
 ۱۱. کامرانی، سمیه؛ ولی الله عباسی و علیرضا قائمی‌نیا؛ شلایرماخر و گوهر دین؛ قبسات؛ شماره ۶؛ زمستان ۱۳۸۹.
 ۱۲. کروتر، ریچارد؛ مقدمه مترجم انگلیسی؛ درباره دین، اثر فریدریش شلایرماخر؛ ترجمه محمدابراهیم باسط؛ تهران؛ نی؛ ۱۳۹۹.
 ۱۳. گرنز، استتلی جی. و السون، راجر ای.؛ الهیات مسیحی در سده بیستم؛ ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان؛ تهران؛ کتاب روشن؛ ۱۳۸۶.
 ۱۴. لین، تونی؛ تاریخ تفکر مسیحی؛ ترجمه روبرت آسریان، تهران؛ فرزانه روز؛ ۱۳۸۳.
 ۱۵. مک‌گراث، الستر؛ درآمدی بر الهیات مسیحی؛ ترجمه عیسی دیباج؛ تهران؛ کتاب روشن؛ ۱۳۸۵.
 ۱۶. وحدتی پور، محبوبه؛ حقی، سید علی؛ بررسی دیدگاه کارل بارت در باب الهیات نوارتدوکسی؛ اندیشه دینی؛ شماره ۴۵؛ زمستان ۱۳۹۱.
17. Barth, Karl; *The Word of God and the Word of Man*; trans. by D. Horton, New York: Harper, 1957.
18. Barth, Karl, Torrance, T. F.; *Theology and Church: Shorter Writings 1920-1928*; United States: Wipf & Stock Publishers, 2015.

19. Capps, W. H.; *Religious Studies: The Making of a Discipline*; Minneapolis: Fortress Press, 1995.
20. Dorrien, Gary; *Barth and Modern Liberal Theology*; in George Hunsinger and Keith L. Johnson (eds.), *The Wiley Blackwell Companion to Karl Barth: Barth in Dialogue*, Vol. II, John Wiley & Sons Ltd, 2020.
21. Glomsrud, Ryan; *Barth and Schleiermacher*, in George Hunsinger and Keith L. Johnson (eds.), *The Wiley Blackwell Companion to Karl Barth: Barth in Dialogue*, Vol. II, John Wiley & Sons Ltd, 2020.
22. Gockel, M.; *Barth and Schleiermacher on the Doctrine of Election: A Systematic-Theological Comparison*; New York: Oxford University Press, 2006.
23. Green, Garrett; *Enlightenment*; in *The Routledge Companion to Modern Christian Thought*, Chad Meister and James Beilby (eds.), Routledge, 2013.
24. Kors, Alan Charles; *Deism*, in *The Routledge Companion to Modern Christian Thought*, Chad Meister and James Beilby (eds.), Routledge, 2013.
25. Livingston, James C.; *Modern Christian Thought, vol. 1: The Enlightenment and the Nineteenth Century*, Upper Saddle River, NJ: Prentice Hall; Minneapolis, MN: Fortress Press, 1997.
26. Mueller, David L.; *An Introduction to the Theology of Albrecht Ritschl*; Philadelphia: Westminster, 1969.
27. Robinson, Daniel N.; *Romanticism*; in *The Routledge Companion to Modern Christian Thought*, Chad Meister and James Beilby (eds.), Routledge, 2013.
28. Schleiermacher, Friedrich; *Christian Faith*, Bloomsbury T&T Clark, 2016.
29. Stump, J. B.; *Liberal Theology*; in *Routledge Companion to Modern Christian Thought*, Chad Meister and James Beilby (eds.), Routledge, 2013.
30. Tice, Terrence N.; Interviews with Karl Barth and reflections on his interpretations of Schleiermacher; in *Barth and Schleiermacher: Beyond the impasse?* (eds, J.O. Duke and R.F. Streetman), 43-62. Philadelphia: Fortress Press, 1988.
31. Webb, Stephen H.; *Re-figuring Theology: The Rhetoric of Karl Barth*, State University of New York Press, 1991.